

فرهنگ و نگارش

دکتر محمد تقی حسنی
استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

تأثیر فرهنگ بر زبان از دیرباز مورد توجه محققان بوده است؛ ولی اولین بار کپلن^۱، زبان‌شناس امریکایی بود که به این مسئله توجه کرد که ملیتهای مختلف شیوه های نگارشی متفاوتی دارند. از آن پس مطالعه تطبیقی نگارش به عنوان یک حوزه پژوهشی مطرح شد. اهمیت کار کپلن در این بود که او نه تنها عناصر درون جمله بلکه عناصر نگارشی فراتر از جمله یعنی پاراگراف را محور مطالعات خود قرار داده بود. در بیشتر تحقیقات تطبیقی نگارش، نگارش زبان انگلیسی با زبانهای چینی، ژاپنی، کره ای، عربی، روسی، ویتنامی، اسلاوی و همچنین فارسی مورد بررسی قرار گرفته و تفاوت چشمگیری بین نگارش این کشورها مشاهده شده است که خود این متأثر از تفاوتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بین این ملیتها است. مطالعه نگارشی تطبیقی نه تنها به عنوان یک حوزه پژوهشی محض ارزشمند می باشد. بلکه از نظر کاربردی، بویژه در زمینه آموزش نگارش زبان خارجی و ترجمه می توان از آن بهره جست. در این مقاله محورهای یاد شده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه ها: ساختار پاراگراف، مقالات توضیحی، نگارش مقابله ای، نگارش خطی، نگارش خواننده مسئول، ارتباط فرهنگ و نگارش.

مقدمه

زبان آینه فرهنگ است. فرهنگ و زبان دو عنصر جدایی ناپذیر است. تمامی ویژگیهای فرهنگی هر کشوری در زبان آن کشور تبلور می یابد. این انعکاس در تمامی عناصر سطوح زبان از واژگان، نحو و آواها گرفته تا ساختارهای گسترده تر همچون پاراگراف و متن تبلور می شود. وقتی صحبت از تأثیر فرهنگ بر زبان مطرح می شود، بیشتر مردم بطور طبیعی مصداق این امر را در سطح واژگان می دانند؛ مثلاً اینکه در زبان عربی برای واژه شتر واژگان بسیاری وجود دارد در حالی که در زبانهای دیگر این طور نیست و یا اینکه برای انواع سگها در زبانهای اروپایی واژههای بسیاری هست و یا اینکه اسکیموها برای انواع دانه های برف واژه دارند. واقعیت این است که تأثیر عناصر فرهنگی فقط به واژگان ختم نمی شود، بلکه در سطح نحو و آواها و حتی عناصر فراتر از جمله نیز نمایان می گردد.

تأثیر فرهنگ بر نگارش در سطح عناصر فروتر از جمله بیشتر در حد تأثیر فرهنگ بر واژگان و دستور زبان است؛ ولی وقتی تأثیر فرهنگ را بر نگارش در سطح فراتر از جمله مانند پاراگراف و متن مورد مطالعه قرار دهیم به تأثیر ویژگیهای فرهنگی ظرفیت و پیچیده تر بر نگارش و همچنین تفاوت نگارشی کشورهای مختلف پی می بریم. در اینجا است که تأثیر فرهنگ بر اندیشه، جلوه واقعی خود را بیشتر نمایان می سازد.

البته از نگارش و انواع آن در زبان فارسی برخلاف نگارش انگلیسی، توصیف دقیق و تفکیک شده ای، که مورد توافق همگان باشد، وجود ندارد. نگارش فارسی با ادبیات درهم آمیخته است. تقریباً به بیشتر نگارشها در زبان فارسی با معیارهای ادبی نگریسته می شود. به طور سنتی، به دلایل گوناگون مختلف، که اینجا مجال بحث آن

نیست، این تصور وجود داشته است که بحث از نگارش صرفاً در حوزه تخصصی ادبیات است. واقعیت این است که نگارش ادبی فقط یکی از انواع نگارش به شمار می‌رود. بیشتر نگارشهای ما در حوزه های مختلف از جمله نگارشهای دانشگاهی، اجتماعی و مطبوعاتی، جزء نگارشهای توضیحی^۱ است و به ادبیات و معیارهای ادبی ارتباط زیادی ندارد. آنچه در بحث نگارش مهم است و مخاطب وسیعی دارد، همین نگارشهای توضیحی و غیر ادبی است. در مورد تأثیر فرهنگ بر نگارش نیز همین نگارشها مورد نظر است که متأسفانه در کشور ما به تبیین و توصیف آن توجه کافی نشده است.

متخصصان نگارش مقابله ای، که این مقاله به بیان آرای برخی از آنها پرداخته شده است در پژوهشهای خود دریافته اند حتی نگارشهای غیر ادبی از جمله نگارشهای توصیفی، توضیحی و استدلالی نیز از فرهنگ متأثر است. آنها بر این باورند که شیوه تفکر و الگوی آرایش جملات در نگارش از باورها و نگرشهای برگرفته شده از فرهنگ و زبان مادری تأثیر می‌پذیرد. افرادی که زبان مادری مشترک دارد، الگوی نگارشی مشخصی دارند که هنگام نگارش زبان خارجی نیز به طور ناخود آگاه از همین الگوها استفاده می‌کنند.

البته شناخت رابطه فرهنگ و نگارش در مغرب زمین عمدتاً مدیون رشد دانش در رشته های مختلف علوم انسانی از جمله روانشناسی، زبانشناسی و جامعه شناسی و به کارگیری دستاوردهای آنها در مطالعه زبان است. مبنای نظریه تأثیر فرهنگ بر نگارش، نظریات علمی مستحکمی است که از زمان پیدایش این نظریه تاکنون پژوهشهای علمی به شیوه های مختلف، درستی این نظریه را تأکید کرده است.

تأثیر فرهنگ بر نگارش

تأثیر فرهنگ بر زبان به طور کلی مورد تأیید همگان است؛ ولی تأثیر فرهنگ ملتها بر نگارش آنها یک مسئله و حوزه مطالعاتی نسبتاً جدیدی است. آغاز توجه جدی به تأثیر فرهنگ بر نگارش نسبت به مهارتهای دیگر زبان و اینکه ملیتهای مختلف شیوه نگارش متفاوتی دارند به مقاله معروف یک زبانشناس کاربردی آمریکایی به نام کپلن (۱۹۶۶) برمی گردد. او که خود استاد نگارش است، برخی از تجربه‌های مهم خود را در تدریس نگارش به دانشجویان خارجی در مقاله مهمی با عنوان «الگوهای تفکر فرهنگی در آموزشهای بین فرهنگی» مطرح کرد که در واقع این مقاله، بنیان تحقیقات نگارش مقابله‌ای به شمار می‌رود. کپلن پی برد که از میان دانشجویانی که از کشورهای دیگر به امریکا می‌آیند، حتی آنهایی که تسلط نسبتاً زیادی در زبان دارند و توانایی نوشتن جملات صحیح را دارند، نمی‌توانند انشای انگلیسی قابل قبولی بنویسند. او وقتی در نگارش این دانشجویان دقت کرد، دریافت که شیوه نگارش آنها با نگارش انگلیسی متفاوت است. در نتیجه این فکر را مطرح کرد که شیوه نگارش انگلیسی دانشجویان خارجی از شیوه نگارش زبان مادری آنها تأثیر می‌پذیرد که این خود در واقع انعکاسی از عناصر فرهنگی است. او با مقایسه الگوی مقالات این دانشجویان در یک جمع‌بندی، نگارشهای کشورهای مهم دنیا را به پنج دسته تقسیم کرد: انگلیسی، سامی، شرقی، رومیایی و اسلاوی.

کپلن اظهار داشت که نگارش انگلیسی، مستقیم و خطی^۱ است؛ بدین معنی که جمله موضوعی^۲ در ابتدای پاراگراف قرار می‌گیرد و سپس جزئیات مربوط به اندیشه مطرح شده در جمله موضوعی با روشهای توصیفی، تمثیلی، استدلالی و غیره

شرح و بسط داده می شود. کره ای ها و چینی ها با نگارشی غیر مستقیم و حاشیه وار به موضوع اصلی پاراگراف اشاره می کنند؛ اما آن را شفاف بیان نمی کنند. در نگارشهای سامی به جای شرح موضوع به تکرار موضوع می پردازند. نگارشهای رومیایی و اسلاوی که نسبتاً شفافتر به نظر می رسد نیز حالت زیگزاگی و غیر مستقیم دارد.

در سال ۱۹۸۷ کپلن نظریه اش را تعدیل کرد. او اظهار کرد که نظریه اولیه اش فقط به دلیل ضرورت آموزشی مطرح شده، و هدف اصلی اش این بود که به معلمان نگارش انگلیسی رهنمودهایی بدهد. از طرفی در طی این دو دهه در نظریه های نگارش، زبانشناسی، مطالعات ترجمه و حوزه های مرتبط دیگر نیز تحولات چشمگیری صورت گرفته بود. او تا حدودی پذیرفته بود که در نظریه اولیه اش تعمیمهای اغراق آمیزی داده بود. به این دلیل این بار تلاش کرد در نظریه خود اصلاحاتی انجام دهد و حوزه مطالعاتی نگارش مقابل ای را گسترده تر کند.

منشأ نظری تأثیر فرهنگ بر نگارش

براساس دیدگاه یینگ^۱ (۲۰۰۰) نظریه تأثیر فرهنگ بر نگارش فقط به یک منبع مبتنی نیست. او بر این باور است که دیدگاه کپلن در مورد تفاوت نگارش ملتهای مختلف از سه مشرب فکری متأثر بوده است: اولین منبع آن فرضیه سپیر - ورف^۲ بود. فرضیه این دو زبانشناس بر دو اصل استوار بود. براساس اصل اول، یعنی جبر زبانی^۳، تفکر ما با زبان ما معین می شود؛ بدین معنی که الگوهای فکری و نگرش ما نسبت به

1- Ying
3- linguistic determinism

2- Sapir-Whorf

واقعیت با زبان مادری ما شکل می‌گیرد. براساس اصل دوم، یعنی نسبیّت زبانی^۱، ادراک و تفکر مردمان مختلف، که زبانهای مختلفی دارند، در مورد جهان متفاوت است. ورف^۲ (۱۹۴۰) بر این باور بود که ما طبیعت را براساس دیدگاه زبان مادری خود تشریح می‌کنیم و دانش زبانی ذهن ما در نگرش ما نسبت به واقعیتها نقش مهمی دارد. سپیر^۳ (۱۹۶۳) باور داشت که نسبیّت زبانی با فرهنگ ارتباط نزدیکی دارد و زبان در شرطی شدن تفکر ما در مورد مسائل و فرایندهای اجتماعی نقش قدرتمندی ایفا می‌کند.

در مورد فرضیه ورف و سپیر بحثهای زیادی شده است. با این حال بیشتر متخصصان شکل تعدیل شده ای از این فرضیه را پذیرفته اند و آن بدین مفهوم است که هر زبان، شیوه خاص خودش را از نظر ابزارهای آوایی، دستوری و واژگانی دارد که این ابزارها در شیوه گزارش، تجزیه و تحلیل و طبقه بندی تجربه‌های زندگی تأثیرگذار است. چندلر^۴ (۱۹۹۴) ویژگیهای مهم شکل تعدیل شده فرضیه ورف و سپیر را این گونه برمی‌شمارد:

۱. تأکید بر اینکه به طور بالقوه تفکر تحت تأثیر زبان قرار می‌گیرد نه اینکه به طور جبری، زبان تعیین کننده تفکر باشد.
۲. ارتباط زبان و تفکر دو طرفه است؛ یعنی نوع زبانی که استفاده می‌کنیم از نگرش ما به جهان تأثیر می‌پذیرد.
۳. به جای تأکید بر ملاحظات زبانی صرف بر بافت اجتماعی زبان از جمله فشار اجتماعی در بافتهای زبانی خاص برای به کارگیری زبان به شیوه خاص تأکید شده است.

بیشتر طرفداران نگارش مقابله ای بر این باورند که شکل معتدلی از فرضیه ورف مبنای تئوریک این نظریه است و به همین دلیل سعی دارند به گونه‌ای از فرضیه ورف دفاع کنند. اخیراً هانت و اگنولی^۱ (۱۹۹۱) برای دفاع از شکل ملایمتری از نظریه ورف، استدلال جدیدی ارائه کرده اند. آنها ادعا کردند که فرضیه ورف را نباید به عنوان یک فرضیه زبانشناسی در مورد توانش زبانی^۲ تلقی کرد. آنها معتقدند که همه زبانها قابل ترجمه است؛ اما غالباً در ترجمه افت معنی رخ می دهد. جمله ای که در یک زبان طبیعی است ترجمه اش به زبان دیگر ممکن است بسیار مشکل باشد.

فرضیه ورف مرکز ثقل نظریه کپلن را تشکیل می دهد. کپلن نیز مانند ورف معتقد است شیوه تفکر انسانها از زبان مادری آنها تأثیر می پذیرد؛ ولی کپلن نقش فرهنگ را در شکل بخشیدن به زبان بسیار مهم می داند. او همچنین باور دارد که شیوه تفکر که از فرهنگ متأثر است در نگارش متبلور می شود. ماتسودا^۳ (۲۰۰۱) فرضیه های ورف و کپلن را به صورت ذیل با هم مقایسه کرده است:

ورف: زبان ← تفکر
 کپلن: الگوهای فرهنگی ← زبان ← تفکر(منطق) ← نگارش

همان گونه که ملاحظه شد، کپلن بحث نسبیّت زبانی را از رابطه زبان و تفکر فراتر ترسیم کرده است. او از یک سو وارد قلمرو فرهنگ و از سوی دیگر وارد قلمرو نگارش شده است.

منشأ دوم تأثیرگذار بر نظریه کپلن، ظهور زبانشناسی مقابله ای^۴ بود که براساس این نظریه تمامی مشکلات فراگیران زبان خارجی ناشی از دخالتهای عناصر سیستم

1- Hunt and Agnoli
 3- Matsuda

2- linguistic competence
 4- contrastive linguistics

زبان مادری است. لدو^۱ (۱۹۵۷) که از بنیانگذاران زبانشناسی مقابله ای است، ادعا می کند که بهترین شیوه آموزش زبان خارجی این است که معلم زبان سیستم زبان خارجی را با سیستم زبان مادری فراگیران مقایسه کند و عناصری را تدریس کند که در دو زبان، با هم تفاوت دارد. نگارش مقابله ای نیز تحولاتی کم و بیش شبیه زبانشناسی مقابله ای داشته است. زبانشناسی، نظامهای زبانهای مختلف را در حوزه‌هایی همچون تلفظ، دستور و محاوره مورد مطالعه قرار می دهد، ولی نگارش مقابله ای به مقایسه نگارش زبانهای مختلف می پردازد. هدف اولیه زبانشناسی مقابله ای و نگارش مقابله ای، که موجب تولد آنها نیز شد در جهت بهبود آموزش زبان دوم خارجی بوده است، ولی مسیر مراحل تحول آنها اندکی با هم تفاوت دارد. زبانشناسی مقابله ای در مرحله دوم رشد خود وارد تجزیه و تحلیل خطا^۲ و در مرحله سوم به تجزیه و تحلیل زبان بینابینی^۳ رسید، اما در مورد تحولات نگارش مقابله ای، مرحله اول و دوم، همزمان رخ داده است. در واقع، نگارش مقابله ای با تجزیه و تحلیل خطاهای نگارشی دانشجویان خارجی آغاز شد؛ ولی نگارش مقابله ای هرگز وارد مرحله سوم، یعنی تجزیه و تحلیل زبان بینابینی، نشده است.

سومین عامل تأثیرگذار در شکل گیری نظریه کپلن، نظریات حاکم در مورد نگارش و پاراگراف در دهه ۱۹۶۰ در امریکا بود. متخصصان نگارش به پاراگراف و عناصر نگارشی فراتر از جمله توجه خاصی کردند تا بتوانند هم درک بهتری از ماهیت پاراگراف داشته باشند و هم بتوانند از دستاوردهای آن به منظور آموزش نگارش بهره مند شوند. مناسبت دارد در اینجا به برخی از این نظریات مهم نگاهی اجمالی بیندازیم.

1- Lado

2- error analysis

3- interlanguage analysis

یکی از نظریه پردازان برجسته نگارش، کریستنسن^۱ بود که تأثیر عمیقی نه تنها بر اندیشه کپلن بلکه بر بسیاری از متخصصان این حوزه گذاشت. او دو مقاله بسیار مهم در مورد نگارش جمله و پاراگراف نوشت. در مقاله اولش، تحت عنوان «نگارش زایشی جمله^۲»، که آن را در سال ۱۹۶۳ ارائه کرد، او از نظریات سنتی مربوط به جمله بشدت انتقاد کرد چرا که باور داشت آنها از نوع توصیفی و طبقه بندی صرف است. او بر این باور بود که ما به مدلی از نگارش جمله نیاز داریم که از ترکیب مفاهیم فراتر باشد؛ مدلی که خلق کننده اندیشه و مفاهیم باشد. او در این مقاله چهار اصل نگارش زایشی جمله را معرفی کرد که عبارت است از: افزودن^۳، جهت محدودسازی^۴، سطوح کلیت^۵ و بافت^۶. براساس اصل اول، نگارش جمله ماهیتاً افزودن توصیفات و توضیحات به عناصر جمله مانند فعل، اسم و شبه جمله پایه است. او دیدگاه سنتی را رد می کند که نگارش را صرفاً به کارگیری اسمهای روشن و افعال زنده می داند. اصل دوم به شیوه و جهت محدود کردن شبه جمله های پایه با شبه جمله های پیرو برمی گردد. اصل سوم به درجه بندی جملات از نظر میزان کلی بودن و انتزاعی بودن آنها مربوط می شود، به عنوان مثال، شبه جمله های پایه از شبه جمله های پیرو انتزاعی تر است. وقتی شبه جمله پایه بیان شد، نویسنده سطح انتزاعی جملات را کاهش می دهد. اصل چهارم میزان غنی تر بودن جمله را حاصل افزودن توصیفات، توضیحات و ایجاد تنوع می داند.

کریستنسن در سال ۱۹۶۵ در مقاله دومش، با عنوان «نگارش زایشی پاراگراف^۷» تمامی چهارچوبهای نظری خود را در مورد جمله در مورد پاراگراف نیز صادق

1- Christensen

3- addition

5- levels of generality

7- A Generative Rhetoric of the Paragraph

2- A Generative Rhetoric of the Sentence

4- direction of modification

6- texture

دانست و ادعا کرد نگارش پاراگراف ماهیتاً با نگارش جمله هیچ تفاوت ماهوی ندارد. اگر نویسنده در نگارش جمله، اسم، فعل و یا جمله پایه ای را باید از طریق توصیفات بسط دهد در نگارش پاراگراف نیز وضعیتی مشابه وجود دارد؛ بدین معنی که ابتدا باید یک جمله موضوعی بیافریند و سپس از طریق یکی از روشهای پاراگراف نویسی آن را گسترش دهد. جمله موضوعی بر حسب قیاسی و یا استقرایی بودن پاراگراف ممکن است در آغاز و یا پایان پاراگراف قرار گیرد. جملاتی که برای گسترش جمله موضوعی به کار گرفته می‌شود، معمولاً از نظر درجه انتزاعی بودن در سطح فروتری قرار می‌گیرد. سرانجام، هرچه نویسنده جمله بیشتری به جمله موضوعی بیفزاید، متن نیز غنی تر خواهد شد. ارزش والای کار کریستنسن در این بود که او با نگرشی پویا و منسجم، جمله و پاراگراف را تحلیل و تبیین کرد و در تحقق این امر هم از زبانشناسی ساختاری و هم از زبانشناسی زایشی بهره برد.

کارفالت^۱ (۱۹۶۸) با نظریه کریستنسن در مورد پاراگراف هماهنگ، و معتقد بود گسترش جمله موضوعی در پاراگراف، حاصل اصول افزودن جملات از طریق ساختارهای همپایه و ساختارهای پیرو است؛ ولی او مدل کریستنسن را در مورد درجات انتزاعی بودن جملات پاراگراف گسترده تر، و اظهار کرد برخی از جملات در پاراگراف، نقش تکمیل کننده دارد، و به این دلیل از نظر سطح انتزاعی بودن از جملات همپایه و جملات پیرو فراتر قرار می‌گیرد.

بکر^۲ (۱۹۶۵) روش جدیدی برای بررسی پاراگراف در نگارشهای توضیحی ارائه، و براساس آن پاراگرافهای توضیحی را به دو الگو تقسیم کرد. براساس الگوی اول، نگارشهای توضیحی سه بخش دارد: موضوع، محدودسازی آن و توضیح. در بخش موضوع، موضوع نگارش مطرح می‌شود. در بخش محدودسازی موضوع

تعریف، و در بخش شرح و توضیح، موضوع در سطوح ملموستر و روشنتر گسترش داده می‌شود. الگوی دوم بکر در تفسیر نگارشهای توضیحی دو بخش داشت: بخش اول طرح مسئله و بخش دوم شامل حل مسئله بود. بکر معتقد بود که تمام پاراگرافهای توضیحی را می‌توان به یکی از این دو صورت تفسیر کرد. مدل بکر توجه بسیاری از متخصصان نگارش را به خود جلب کرد و در پژوهشهای نگارش تطبیقی مهم به کار گرفته شد.

همان‌گونه که توضیح داده شد، نظریه نگارش مقابله‌ای حاصل دستاوردهای تحولات مهم در حوزه زبان‌شناسی و آموزش زبان در قرن بیستم است. نظریه نسبیت زبانی، که شکل تعدیل شده آن هنوز هم مورد قبول زبان‌شناسان است، مهمترین رکن نظریه نگارش مقابله‌ای است. بسیاری از نظریه پردازان، شکل افراطی این نظریه را قبول ندارند، اما امروزه کسی نیست که نظریه ورف و سپیر را کاملاً رد کند. بر اساس این نظریه، زبان مادری، که در بردارنده بسیاری از مفاهیم، ارزشها و باورهای فرهنگی است بر نگرش ما به جهان خارج و همچنین تصورات و نگرشهای ما در تمامی حوزه‌های شناختی ما تأثیرگذار است. دومین رکن نظریه نگارش مقابله‌ای را زبان‌شناسی مقابله‌ای تشکیل می‌دهد. این نظریه به تداخل دانش زبان اول در فراگیری زبان خارجی معتقد است. البته بنیانگذاران زبان‌شناسی مقابله‌ای و همچنین پیروان این نظریه، تداخل زبان مادری را بیشتر در حوزه تلفظ، واژگان و نحو تلقی می‌کردند، ولی کپلن حوزه این تداخل را گسترش داد و تداخل الگوی نگارش زبان اول را در نگارش زبان خارجی مطرح کرد. این تداخل به گونه‌ای ظریف و ناخودآگاه صورت می‌پذیرد که هم زبان آموزان و هم معلمان از آن غافل هستند. هنر کپلن در این بود که برای اولین بار به این موضوع پی برد و خواستار توجه جدی

به تداخل الگوی نگارشی زبان اول در نگارش زبان خارجی شد. البته کپلن بخشی از این موفقیت را مدیون مطالعات عمیق نظریه پردازان نگارش همچون کریستنسن بود که ساختار پاراگراف و ویژگیهای آن را مورد بررسی قرار دادند.

مطالعات تطبیقی نگارش

در دهه های گذشته، پس از ارائه نظریه کپلن، مطالعه و مقایسه نگارشهای کشورهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. هایندز^۱ (۱۹۸۰) نگارشهای ژاپنی ها و انگلیسی ها را مقایسه، و الگوی نگارش ژاپنی ها را استخراج کرد. او نگارش کشورهای مختلف را در یک تقسیم بندی دو مقوله ای قرار داد. او نگارش کشورهای مختلف را تحت عنوان «خواننده مسئول»^۲ و «نویسنده مسئول»^۳ تقسیم بندی کرد. از دیدگاه هایندز، نگارش ژاپنی ها خواننده مسئول است؛ یعنی مسئولیت درک متن بر عهده خواننده است و نویسنده موظف نیست در چارچوب خاصی بنویسد؛ ولی نگارش انگلیسی، نویسنده مسئول است؛ یعنی این بر عهده نویسنده است که طبق چارچوب از قبل تعیین شده ای که مورد قبول همگان است، مقاصد خود را شفاف بیان کند. او نگارش چینی را به دو بخش تقسیم می کند: نگارش چینی کلاسیک بیشتر شبیه نگارش ژاپنی ها یعنی خواننده مسئول است در صورتی که نگارش چینی جدید بیشتر شبیه نگارش انگلیسی ها، یعنی نویسنده مسئول، است.

در سال ۱۹۹۰، هایندز با مطالعه نگارش چینی، ژاپنی، تایلندی و کره ای به نکته جدیدی در الگوی سازماندهی مفاهیم نگارش آنها پی برد. او دریافت که نگارش این کشورها را نه می توان قیاسی و نه استقرایی کامل ارزیابی کرد. او الگوی

نگارشی این کشورها را شبه استقرایی^۱ نامید؛ بدین معنی که جمله موضوعی برخلاف نگارش انگلیسی ها - که در اول پاراگراف قرار می گیرد- در اواخر پاراگراف و یا متن و آن هم بطور نسبتاً غیر شفاف قرار می گیرد در حالی که نگارشهای انگلیسی عمدتاً قیاسی است و جمله موضوعی به طور شفاف در ابتدای پاراگراف قرار می گیرد.

اگینگتون^۲ (۱۹۸۷) نگارش کره ای ها را مورد پژوهش قرار داد و دریافت که نگارش کره ای ها نیز مانند نگارش چینی ها و ژاپنی ها غیر خطی^۳ است؛ یعنی جمله موضوعی در آخر پاراگراف و یا مقاله قرار می گیرد و گاهی فکر اصلی پاراگراف یا مقاله به طور شفاف در یک جمله نیز ارائه نمی شود. چوی^۴ (۱۹۹۸) نیز در تحقیقی ساختار نگارش استدلالی دانشجویان کره ای و انگلیسی را مطالعه کرد و دریافت که در غالب نگارشهای استدلالی دانشجویان انگلیسی سه عنصر طرح مسئله، استدلال و نتیجه گیری به طور شفاف مطرح می شود، اما در معدودی از نگارشهای استدلالی دانشجویان کره ای این عناصر به چشم می خورد.

حاتم^۵ (۱۹۷۷) نگارشهای استدلالی عربی را با انگلیسی مقایسه، و در شیوه آرایش ساختار این دو نگارش، تفاوتی را مشاهده کرد. او دریافت که در نگارشهای عربی موضوعی مطرح، و سپس از طریق استدلال، آن موضوع به بحث گذاشته می شود در حالی که در نگارشهای استدلالی انگلیسی، الگوی متفاوتی ارائه می گردد؛ بدین صورت که ابتدا موضوعی در جمله موضوعی طرح می شود. بعد نویسنده با آن موضوع مخالفت می کند. آن گاه سعی می کند که از طریق استدلال، علت مخالفت را توضیح دهد و در پایان نتیجه گیری کند.

1- quasi-inductive
3- nonlinear
5- Hatim

2- Eggington
4- Choi

کپلن (۱۹۶۶) در مورد ویژگی برجسته نگارش در زبان عربی اظهار کرد که در زبان عربی از ساختارهای موازی استفاده می شود. ساختار موازی هم در سطح آرایش جملات و هم در سطح گسترش مفاهیم به چشم می خورد. او معتقد است در زبان عربی به جای استفاده از جملات مختلط از جملات مرکب استفاده می شود. همچنین در گسترش مفاهیم نیز تکرار سخنان و اظهارات قبلی یکی از ابزارهای نگارشی این زبان است. حاتم در مورد علت به کارگیری جملات مرکب و همپایه در نگارشهای عربی این گونه تفسیر می کند که این از غنای زبان عربی و زبان عبری است که در آن کلمات ربط بسیاری برای ساختن جملات مرکب وجود دارد و بدین ترتیب امکان استفاده از جملات مرکب در این زبانها بسیار راحت تر از زبانهای دیگر مانند انگلیسی است؛ به عبارت دیگر، مفاهیمی که در نگارش زبان انگلیسی از طریق بکارگیری جملات مختلط بیان می شود در زبان عربی براحتی از طریق جملات مرکب بیان می شود که این ناشی از سادگی و شیوایی نگارش زبان عربی است.

البته هم در مقالات کپلن و هم در مقالات بسیاری از این متخصصان، وقتی صحبت از نگارش شرقی ها مطرح می شود، معمولاً نگارش چینی، ژاپنی و کره ای مورد نظر آنهاست و هیچ یک از این متخصصان برجسته نه در نگارش فارسی تحقیقی انجام داده، و نه اینکه اظهار نظر خاصی کرده اند. تا آنجا که نگارنده این مقاله جستجو کرده، مطالعات مقایسه ای بین نگارش فارسی و زبانهای دیگر، حتی در داخل ایران نیز بسیار اندک انجام گرفته و از بین زبانهای خارجی، نگارش فارسی فقط با نگارش انگلیسی مقایسه شده است. یک دلیل آن این است که نظریات مربوط به الگوی نگارش عمدتاً از طریق زبانشناسان کاربردی انگلیسی زبان ارائه شده

است.

دهقان پیشه^۱ (۱۹۷۱) با استفاده از الگوی بکر^۲، پاراگرافهای انگلیسی و فارسی را مقایسه کرد و دریافت که دانشجویان ایرانی از ویژگیهای ساختاری فارسی در نگارش انگلیسی استفاده می کنند که از جمله ویژگیهای آشکار آن استفاده زیاد از کلمه ربط «و» و جملات به هم پیوسته و حشو و زواید زیاد است. او هم چنین در تحقیق خود به این نتیجه رسید که در نگارشهای فارسی کلمه ربط «و» جایگزین بسیاری از کلمات ربط دیگر می شود. البته یک اشکال پژوهش دهقان پیشه در این بود که او پاراگرافهای ادبی و غیرادبی را از هم جدا نکرده بود.

مفتون^۳ (۱۹۷۹) ساختار پاراگرافهای انگلیسی امریکایی را با پاراگرافهای فارسی مقایسه کرد. او پاراگرافهایی از مجلات انگلیسی و فارسی را انتخاب کرد و با استفاده از الگوهای کریستنسن و بکر به مقایسه آنها پرداخت و مشاهده کرد که بین پاراگرافهای انگلیسی و فارسی از نظر نوع جملات همپایه و مختلط تفاوت چشمگیری وجود دارد. درصد جملات پایه و پیرو در پاراگرافهای انگلیسی از پاراگرافهای فارسی بیشتر است. یکی از نتایج پژوهش وی این بود که دریافت پاراگرافهای انگلیسی از پاراگرافهای فارسی طولانی تر است و در نگارش زبان فارسی به طور چشمگیری پاراگرافهای تک جمله ای وجود دارد.

سلیمان^۴ (۲۰۰۱) در تحقیقی این مسئله را بررسی کرد که آیا مهارت نگارشی دانشجویان در زبان اول قابل انتقال به زبان خارجی است یا خیر. او از دانشجویان خواست یک پاراگراف انگلیسی و یک پاراگراف فارسی براساس الگوی نگارشی «تشبیه و مقایسه» بنویسند. او با مقایسه این پاراگرافها و نمره دادن به آنها دریافت که

1- Dehghanpisheh

3- Maftoon

2- Becker

4- Soleiman

کسانی که نگارش فارسی خوبی دارند، نگارش انگلیسی آنها نیز خوب است و نتیجه گرفت مهارت نگارش از زبان اول، قابل انتقال به زبان دوم/خارجی است.

حسینی^۱ (۲۰۰۶) در پژوهشی، مقدمات مقالات توضیحی^۲ فارسی و انگلیسی امریکایی را با هم مقایسه کرد. او بر این باور بود از آنجا که بیشتر نگارشها بیشتر از یک پاراگراف است، مقایسه پاراگرافها به طور کامل منعکس کننده تفاوتها در نگارش دو زبان نخواهد بود. به این دلیل به جای پاراگراف، مقاله را برای مقایسه نگارش دو زبان مبنا قرار داد. او در این تحقیق، مقدمه مقالات توضیحی فارسی و انگلیسی را که از مطبوعات دو زبان انتخاب کرده بود، برای یافتن پاسخ به سؤالات ذیل مورد مطالعه قرار داد:

۱- آیا بین مقالات دو زبان از نظر قرار گرفتن جمله موضوعی^۳ تفاوتی وجود دارد؟ به عبارت دیگر از نظر قیاسی^۴ بودن و استقرایی^۵ بودن تفاوتی بین مقالات دو زبان وجود دارد؟

۲- در کدام یک از دو زبان، حجم جملات در مقدمه مقالات طولانی تر است؟
 ۳- آیا از نظر میزان انتزاعی^۶ بودن مفهوم جملات در مقدمه مقالات دو زبان، تفاوتی وجود دارد؟

پس از بررسی مقالات مشخص شد بین مقالات انگلیسی و فارسی تفاوت چشمگیری وجود دارد. در مورد سؤال اول مشخص شد در یک سوم مقالات فارسی، جمله موضوعی در آخر مقاله قرار می گیرد در حالی که فقط در دو درصد مقالات انگلیسی، جمله موضوعی در آخر مقاله قرار می گیرد. همچنین در مورد توزیع جملات موضوعی در پاراگرافهای مقالات دو زبان مشخص شد که در ۷۹٪

1- Hassani
 3- thesis statement
 5- inductivity

2- expository essays
 4- deductivity
 6- degree of abstractness

مقالات انگلیسی، جمله موضوعی در پاراگراف اول قرار می‌گیرد؛ اما فقط در ۲۰٪ مقالات فارسی، جمله موضوعی در پاراگراف اول قرار می‌گیرد. در ۹۲٪ مقالات انگلیسی جمله موضوعی در پاراگراف‌های اول و دوم قرار می‌گیرد، در حالی که فقط در ۴۰٪ مقالات فارسی، جمله موضوعی در پاراگراف‌های اول و دوم قرار می‌گیرد. در واقع حتی بین مقالات قیاسی دو زبان نیز تفاوت فاحشی وجود دارد.

در خصوص سؤال دوم، مشخص شد که مقدمه در مقالات فارسی قیاسی از مقدمه مقالات انگلیسی همتای خود بمراتب طولانی‌تر است. به طور متوسط در مقدمه مقالات فارسی ۶/۵ جمله قبل از جمله موضوعی مقاله قرار می‌گیرد، اما در مقدمه مقالات انگلیسی بطور متوسط ۲/۵ جمله قبل از جمله موضوعی قرار می‌گیرد. این بدین معنی است که نویسنده فارسی برای جذب خواننده خود مقدمه طولانی‌تر در مقاله خود به کار می‌برد.

در مورد سؤال سوم، که به سنجش میزان انتزاعی بودن جملات در مقدمه مقالات دو زبان مربوط است پس از اینکه تمام جملات قبل از جمله موضوعی در مقدمه مقالات دو زبان از نظر درجه کلی بودن و جزئی بودن مفاهیم نسبت به جمله موضوعی رتبه بندی شد، معین گردید که جملات در مقدمه مقالات فارسی نسبت به جملات در مقدمه مقالات انگلیسی بمراتب کلی‌تر و انتزاعی‌تر است.

تمام پژوهشگران یاد شده که نگارش فارسی و انگلیسی را با هم مقایسه کرده‌اند در همه سطوح و عناصر نگارش مانند جمله، پاراگراف و مقاله تفاوت بین نگارش فارسی و انگلیسی را تأیید کرده‌اند. این تفاوتها قرن‌ها مورد غفلت قرار گرفته بود چون به قدری کوچک جلوه می‌کند که خود را براحتی نشان نمی‌دهد. در واقع تفاوت در نگارش زبانهای مختلف از حوزه‌های دیگر مهارتهای زبانی بسیار ظریفتر

است.

این تفاوتها ناشی از تفاوت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورهاست که خود را بدین صورت نشان می دهد. البته در مورد تبیین فرهنگی این تفاوتها تلاش چندانی صورت نگرفته است. بیشتر تحقیقات در حول و حوش پژوهشهای کمی و آماری در مورد عناصر نگارشی صرف دور می زند. با این حال، افرادی تلاش کرده اند علت این تفاوتها را تبیین کنند؛ مثلاً اینکه نگارش انگلیسی برخاسته از اندیشه‌های ارسطویی می باشد و یا اینکه نگارش چینی از تفکرات کنفوسیوس متأثر است؛ ولی در مورد علت ویژگیهای سبک نگارش در فارسی حتی در این سطح نیز کوچکترین تلاشی نشده است.

نتیجه

نگارش، معادل واژگان و دستور زبان نیست و صرفاً دانستن این عناصر به معنی فراگیری نگارش زبان نیست. نگارش مانند مهارتهای دیگر زبان از فرهنگ ملتی تأثیر می پذیرد که به آن زبان سخن می گویند. گرچه تأثیرات فرهنگ هر کشوری را با واژگان و دستور زبان آن کشور می توان مقایسه کرد، وقتی در پژوهشهای تطبیقی با را از جمله فراتر می گذاریم به عناصر ظریفتر نگارش، که رنگ فرهنگ دارد، پی می بریم در حالی که بسیاری از افراد غیر متخصص ممکن است بسادگی از کنار آنها بگذرند. در اینجا است که به قول برخی از متخصصان، به منطق نگارشی آن زبان پی می بریم. این منطق، که با منطق به عنوان ابزار تفکر قانونمند، قرابت و نزدیکی دارد، فرقی در این است که رنگ و بوی فرهنگ و سنت آن کشور را دارد. منطق نگارشی هر ملیتی باید از طریق پژوهشهای علمی کشف و توصیف گردد. این یافته

باید در پرتو باورها و ویژگیهای فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن ملت تبیین شود. این امر نه تنها بینش ما را نسبت به فرهنگ آن ملتها عمیقتر و دقیق می کند، بلکه می تواند به ما کمک کند تا ویژگیهای نگارشی کشور خود را نیز بهتر بشناسیم و درک آگاهانه تری از آن پیدا کنیم. از طرفی شناخت و ویژگیهای فرهنگی در نگارش می تواند به معلمان آموزش زبان در تدریس نگارش زبان خارج کمک شایانی بکند.

یادداشتها

۱- در یک طبقه بندی کلی در زبان انگلیسی نگارشها را به دو دسته تقسیم می کنند: نگارشهای توضیحی و نگارشهای ادبی. نگارشهای توضیحی به آن دسته از نگارشها اطلاق می شود که هدف اصلی آن انتقال دانش و اطلاعات است. این نگارشها از الگوی مشخصی پیروی می کنند و دارای شکل و اسلوب مشخص و تعریف شده ای در زبان انگلیسی هستند، ولی در نگارشهای ادبی هر نویسنده با توجه و سبک خود می تواند هر طور که صلاح می داند بنویسد. البته گاهی اوقات در برخی از تقسیم بندیها، نگارشها را به چهار دسته تقسیم می کنند: نگارش توضیحی، نگارش توصیفی، نگارش استدلالی و نگارش ادبی؛ بدین معنی که نگارش توصیفی و نگارش استدلالی را از نگارش توضیحی جدا می کنند؛ ولی در بیشتر مطالعات نگارش تطبیقی، تقسیم بندی کلی اولیه را به کار می برند و تمام نگارشها را به دو نوع توضیحی و ادبی تقسیم می کنند؛ به عبارت دیگر تمام نگارشهای غیر ادبی را در یک مقوله کلی به نام نگارش توضیحی می گنجانند. در این مقاله مقصود از نگارش توضیحی همین مقوله کلی است. وجه مشترک این نوع نگارشها در این است که آنها سعی دارند دانش، اطلاعات و شرح و تفسیری را به شیوه های مختلف بیان کنند و این نگارشها از بینش فرهنگی نگارنده متأثر است.

۲- منظور از خطی بودن نگارش انگلیسی این است که پاراگرافهای انگلیسی بطور شفاف قیاسی است؛ بدین معنی که در اکثریت مطلق پاراگرافهای توضیحی انگلیسی، جمله موضوعی در آغاز پاراگراف آورده می شود و بقیه جملات پاراگرافها اندیشه مطرح شده در جمله موضوعی را گسترش می دهد. کپلن نگارش برخی از کشورها را، مثل نگارش چینی ها و ژاپنی ها، که از این الگو پیروی نمی کنند، غیر خطی می نامد.

۳- ورف در مورد رابطه زبان و تفکر نظریه ای مطرح کرد که به نظریه جبر زبانی معروف شد. او معتقد بود که زبان شکل دهنده تفکر است و تفکر هر ملتی از ساختار زبانش متأثر است. براساس این نظریه تفکر هر انسانی در زندان زبان محبوس است. نظریه ورف چندین دهه مورد بحث و مناقشه صاحب نظران بوده است.

۴- چون نظریه نگارش تطبیقی بر این پیش فرض استوار است که زبان بر تفکر و نگارش تأثیرگذار است،

- بیشتر صاحب‌نظران این حوزه به گونه‌ای شکل تعدیل شده‌ای از نظریه ورف و سپیر را به عنوان مبنای نظری فرضیات خود پذیرفته‌اند و به همین دلیل سعی دارند آن را اثبات، و یا تفسیر جدیدی از آن ارائه کنند.
- ۵- در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، که اوج رقابت آمریکا و شوروی سابق در دوران جنگ سرد بود، آمریکایی‌ها این ضرورت را احساس کردند که در نظام آموزشی خود تحول بنیادی ایجاد کنند. یکی از دروسی که در این تحول جایگاهی بمراتب مهمتر از قبل برایش ترسیم شد، درس نگارش در مدارس و دانشگاه‌های آمریکا بود. متخصصان نگارش سعی کردند با نگرشی جدید بر آموزه‌های دوران کلاسیک و بهره‌گیری از فن بیان و سخنوری، مدلها و تفسیرهای جدیدی از پاراگراف و متن ارائه کنند. از جمله چهره‌های برجسته در این دوران بکر، کارفالت و کریستنسن بودند که در این مقاله بطور خلاصه مدل‌های آنها معرفی شد. دیدگاه کپلن در مورد نگارش شدیداً از نظریات کریستنسن در مورد جمله و پاراگراف متأثر بود. کپلن معتقد است که در یک نگارش خوب، جملات بصورتی خلاق و زایشی، فکر جمله موضوعی را گسترش می‌دهد. پاراگراف صرفاً مجموعه‌ای از جملات نیست که کنار هم چیده شده باشد. بعد زایشی و سلسله مراتبی جملات پاراگراف بسیار مهم است.
- ۶- کپلن در مقایسه نگارش فرهنگهای مختلف به نکته مهمی تحت عنوان «منطق نگارشی» اشاره می‌کند. او معتقد است که نگارش هر ملتی منعکس‌کننده منطق نگارشی آن ملت است. این منطق دربردارنده عناصر و ارزشهای فرهنگی است. منطق به عنوان ابزار تفکر امری مطلق است که برای تمامی انسانها از هر ملیتی یکسان است و رنگ و بوی فرهنگ به خود نمی‌گیرد. اما منطق نگارشی که کپلن از آن یاد می‌کند گرچه ویژگیهای مشترکی با منطق به مفهوم اولیه آن دارد، به دلیل متأثر بودن از ویژگیهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، نسبی است. این منطق بطور ناخودآگاه در اذهان همه انسانهایی که ویژگی فرهنگی و زبانی مشترکی دارند وجود دارد و به طور خودآگاه و یا ناخودآگاه در نگارش آنها متجلی می‌گردد. از نظر کپلن، معلم نگارش، بویژه برای نگارش زبان خارجی باید این منطق را کشف کند و آگاهانه آموزش بدهد.
- ۷- کپلن معتقد است روش فراگیری نگارش یا صحبت کردن متفاوت است. برای فراگیری صحبت کردن به زبان مادری به آموزش نیاز نیست؛ بدین معنی که ما در معرض داده‌های زبانی قرار می‌گیریم و از طریق تعامل با والدین و افراد دیگر در محیط، مهارت صحبت کردن را ناخودآگاه فرا می‌گیریم. اما برای فراگیری مهارت نگارش، صرف خواندن متون کفایت نمی‌کند. باید نگارش به فراگیر آموزش داده شود. در مورد فراگیری نگارش به زبان دوم/خارجی نیز او بر این باور است که باید آگاهانه، نگارش به فراگیران آموزش داده شود. او معتقد است فراگیران زبان خارجی، که نگارش به آنها آموزش داده نشود، حتی اگر در سایر مهارتهای زبانی از جمله صحبت کردن، شنیدن و خواندن در سطح عالی پیشرفت کرده باشند، نمی‌توانند نگارش را فرا گیرند. نگارش این افراد را نمی‌توان نگارش قابل قبول به شمار آورد؛ چرا که آنها فقط برخی جملات را کنار هم چسبانده‌اند. کپلن معتقد است توانایی نوشتن جملات صحیح شرط لازم نگارش است، اما شرط کافی نیست. نگارش چیزی فراتر از نوشتن جمله است.

منابع انگلیسی

- Becker, A. (1965). A tagmemic approach to paragraph analysis, *College Composition and Communication*, 16, 237-247
- Chandler, D. (1994). The Sapir- Whorf hypothesis. <http://www. Aber. ac. uk/ media / Docuents / short/whorf.html>.
- Choi, Y.H. (1988). Text structure of Korean speakers' argumentative essays in English. *World Englishes*, 7(2), 129-142.
- Christensen, F. (1965). A generative rhetoric of the paragraph, *College Composition and Communication*, 14, 155-161.
- Dehghanpisheh, L.E. (1971). *Contrastive Analysis of the rhetoric of Persian and English paragraphs for pedagogical purposes*. Unpublished Master's thesis, Department of Foreign Languages, University of Shiraz.
- Eggington, W.G.(1987). Written academic discourse in Korean: Implication, for effective communication. In U. Connor & R.B. Kaplan(Eds.), *Writing across languages: Analysis of L2 text*.(pp.153-168). Reading, MA: Addison-wesley
- Hassani, M. T. (2006). *Contrastive rhetoric: A study of introduction and thesis statements in the American English and Persian expository essays*. Language and Literature (Allameh Tabatabai University), 52-69.
- Hatim, B.(1991). *The pragmatics of argumentation in Arabic: The rise and fall of a text type*. Text.11,189-199.
- Hinds, J. (1980). Japanese expository prose. *Papers in Linguistics*, 13 117-158.
- Hinds, J.(1983a). Contrastive rhetoric: Japanese and English. *Text* 3(2), 183-195
- Hunt, E., & Agnoli, F. (1991). The Whorfian hypothesis: A cognitive psychology perspective. *Psychological Review*, 98 (3), 337-389.
- Kaplan, R. B. (1966). Cultural thought patterns in intercultural education. *Language Learning*, 16, 1-20.
- Kaplan, R. B. (1972). *The anatomy of rhetoric: Prolegomena to a functional theory of rhetoric*. Philadelphia: The Center for Curriculum Development.
- Kaplan, R. B. (1987). Cultural thought patterns revisited. In R. B. Kaplan & U. Connor (Eds.), *Writing across language: Analysis of L2 text* (pp. 9-22). Addison- Wesley Publishing Company.
- Karrfalt, D. H. (1968). *The generation of paragraphs and larger units*. *College Composition and Communication*, 19, 211-217.
- Lado, R. (1957). *Linguistics across cultures*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
- Maftoon, P. (1979). *A contrastive study of the rhetorical organization of American-English and Persian expository paragraphs*. Ph. D. dissertation, New York university.
- Matsuda, P. K. (2001). On the origin of contrastive rhetoric: A response to "The origin of contrastive rhetoric revisited" by H. G. Ying (2000). *International Journal of Applied Linguistics*, 11 (2), 257- 260.
- Sapir, E. (1963). The status of linguistics as a science. In D.G. Mandelbaum (Ed.), *Selected writings of Edward Sapir in language, culture, personality*. Berkely: University of California Press.

- Soleiman, H.(2001). **A Study of contrastive rhetoric between English And Farsi as demonstrated through EFL and non-EFL students' essays with regard to writing ability, arrangement, and L2 proficiency.** Unpublished master's thesis, Teacher Training University, Tehran.
- Whorf, B. L. (1965). **Language, thought and reality.** Selected writings of Benjamin Lee Whorf (Ed. J. B. Carroll). Cambridge, MA: MIT Press.
- Ying, H. G. (2000). **The origin of contrastive rhetoric revisited.** International Journal of Applied Linguistics, 10(2), 259-268.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی